

دلا از نظم کوه بارها حفظ	نمودم عیال را حافظ
مرا هر صفا از دیوان نظمش	بها آینه دیوارها حفظ
بشیر از آن بر خاشاک نظر کن	به بین تا عیان آنرا حافظ
بها مهر جان از در کوه	فردغ از همه رخ حافظ
گندانه معانی دفتر چند	بیان هر فرد از اشعار حافظ
به نغم آورد اشعار سحر	وله مست کند گفتار حافظ
بجز نور عطا در سخن دل	
که در سخن زین به اگر حافظ	
این عکس نیست در عالم	با کشته هر در بادیه طالع
تا سوزم جان آنم بگولان	آتش عین جلد برین طالع
زلفت که جمع کرده برین	آشفته کانه کرده طالع
جو بار دلت رسد صوفی	هم در کلیت هم در طالع

۱۸۰۲

کرمه به بار در دیده ما را	از صبح بیدار صبح
بنمود در دل حل مسائل	عفت که آمد بر ما تا طالع
نور عیال را	مرآت خفا کن
تا با زبانه	سره صناع
ساقیا بر خیز پیش آور ایام	از ایام ساز ما را تو طالع
سرخشیدن بیدر افکن کول	از غم در این جهان یا به طالع
سردند آنم بکلذار رفت	غنج دلش از این باغ طالع
بر او سن تو ام شب تا کمر	در شبستان دل افروز طالع
نور ستار در عطر و عطران	آن خورشید بلبل است این باغ طالع
کرمه بوی سخن تو را	
بانو کفتم این بر تو طالع	
چو بیا که با بوی گل عین طالع	

فرض ماه از این پیش او است کشف